

نفس کشیدن سخته

درباره مهناز افشار بعد از "سعادت آباد"

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم

زمان انتشار : فروردین ماه ۱۳۹۰

این مقاله برای بخش "چهره های سال" که از رسم های نوروزی ماهنامه فیلم است، به مناسبت شروع بازی های متفاوت افشار در فیلم هایی مانند "طبقه سوم" ساخته بیژن میرباقری و "سعادت آباد" ساخته مازیار میری نوشته شد و بخشی از اشاره های غیرمستقیم آن به ماجرای حواشی به راه افتاده بابت تشکر نکردن افشار از سازندگان "سعادت آباد" هنگام دریافت سیمرغ بلورین نقش مکمل زن برای این فیلم در بیست و نهمین جشنواره فیلم فجر است.

*

*

وقتی مهناز افشار در همان شب اختتامیه جشنواره بیست و نهم فجر، دو سه ساعت بعد از دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر زن نقش مکمل برای نقش رویا در فیلم سعادت آباد مازیار میری در تلویزیون به عنوان مهمان برنامه «هفت» ظاهر و حاضر شد، بسیاری تعجب کردند که چرا افشار که هرگز کار تلویزیونی نکرده، به این سرعت پذیرفته که روی صفحه تلویزیون برود؟ اما اگر دلیل اصلی ماجرا و شکل و مسیرش را بدانید، باورتان نمی شود. و قاعدتاً بعد از دانستن، از این که خلق و خو و خصوصیات «ایرونی» ما تا چه حد بر برخی مناسبات ظاهراً حرفه ای سینمای ایران اثر می گذارد، حیرت خواهید کرد. (توضیح این که این ترکیب غلط «ایرونی» با تلفظ عمدتاً غلط را معمولاً در وصف بخش هایی از خلقیات همه مان به کار می برم که به مصداق «آدمی اصیل تر است که بدی های قوم خودش را بداند»، شاخص اصالت به حساب می آیند!). قصه این بود که افشار با سوابق درخشانی در خرابکاری و حواس پرتی بر روی سن مراسم سینمایی مختلف، این بار در حین صحبت بعد از دریافت جایزه اش روی سن اختتامیه جشنواره، یادش رفت از کارگردان و عوامل فیلمی که بابت اش برگزیده شده بود، تشکر کند. با این که بخشی از حرف هایش مانند آرزوی «سعادت» و «آبادی» در کنار صلح برای سرزمین مان با یادآوری نام فیلم، به

روشنی از پیش فکرشده بود، این یک قلم را جا انداخت و تبریک گفتنش به پیمان معادی (که همان موقع داشت در نخستین فیلم بلند او برف روی کاج ها بازی می کرد) و اصغر فرهادی، بیشتر این شبهه را ایجاد کرد که عمداً و آگاهانه از سازندگان فیلم خودش نام نبرده است. آن شب هنوز تا موفقیت عظیم و به حق فرهادی و بازیگرانش در برلیناله شصت و یکم، چند روزی مانده بود و تبریک افشار با کجراهی ذهن های فعال «ایرونی»، به چیزهای دیگری از قبیل تلاش برای انتخاب شدن به عنوان بازیگر فیلمی از فرهادی تعبیر شد!! در حالی که افشار زمانی یکی از گزینه های اصلی انتخابی برای نقش سپیده درباره الی... بود و گذشته از این، اساساً اگر فرهادی می خواست همکارانش را با معیاری چون تشکر و قدردانی و تبریک و اینها - در یک کلام ساده و عامیانه، بخوانید برپایه پاچه خاری- انتخاب کند، باید نیمی از فعالان سینمای کشور یا در واقع همه آنها را که حسادت نمی ورزند و به او تبریک می گویند، به همکاری بر می گزید! به هر حال، میزان ابراز دلخوری ها به افشار تا حدی بود که او به سرعت تصمیم گرفت برای جبران و درآوردن از دل آدم ها، به برنامه «هفت» برود. خودش برای این کار پیشقدم شد و آن جا هم به این که تشکر از عوامل فیلم را روی سن فراموش کرده، اشاره و این بار با تأکید بر این که همه در حین ساخت سعادت آباد با هم بسیار همدل بودند، از همه با ذکر نام تهیه کننده (همایون اسعدیان) و کارگردان، سپاسگزاری کرد. ولی بار دیگر، یک عبارت کوچک «جا داره که...» در آغاز جمله منجر به تشکر که از دهانش بیرون آمد، باز باعث دلخوری شد و به او گفتند این «جا داره که تشکر کنم» به این معناست که چاره ای نیست دیگر؛ حالا بگذار یک تشکری هم از اینها بکنیم دل شان خوش باشد!

نسبت دادن تعمد به افشار در این کار، احیاناً بیش از هر چیز به چشم بستن بر دو ویژگی او باز می گردد: یکی سادگی همیشگی اش که گاه تا حدی باورنکردنی پیش می رود و هر کس گفت و گوی روراست سعید قطبی زاده با او در همین مجله را خوانده باشد، از میزان اقرار افشار به نوع و سطح کارش و

برخی تصمیم های غلط و ضعف های اجرایی در کار، به آن پی می برد (چه رسد که با او کار کرده و این سادگی را مدام در هر برخوردی دیده باشد)؛ و دوم میزان حواس پرتی های گاه و بی گاهش که از جمله در مواقع حساسی مثل روی سن رفتن، به طور فزاینده ای گسترش می یابد و مثلاً به سوابقی مانند خواندن نام پرویز آبنار به صورت «آبنار» یا از آن درخشان تر، گفتن نام فیلم نفس عمیق به عنوان یکی از کاندیداهای یکی از رشته ها به شکل «نفس» عمیق (با «ف» ساکن) روی سن مراسم دنیای تصویر می انجامد! می توان پرسید که حتی اگر او فیلم مشهور پرویز شهبازی را آن موقع ندیده بوده، چه طور ترکیب فارسی متداول «نفس عمیق کشیدن»، باعث درست خواندنش نشده؟ و اگر کسانی خواسته اند با تحمیل تشکر نکردن از عوامل سعادت آباد به او، توطئه ای را طراحی کنند، چه حرفه ای و آبرهوشیار بوده اند که کسی با این سوابق اشتباه های لپی را برای این کار انتخاب کرده اند!

به این ترتیب، می توان دید که افشار حتی بعد از گرفتن جایزه بعد از ۱۵ سال فعالیت، نتوانسته چندان کیفور بردش باشد. بعد از تلاش های ناپیوسته او برای حضور در فیلم هایی متفاوت با جریان اصلی و سینمای عام مانند کارگران مشغول کارند مانی حقیقی یا چه کسی امیر را کشت مهدی کرم پور یا شبانه روز عیلمحمدی و بنکدار، در این سه سال اخیر افشار به وضوح تغییرات محسوسی در انتخاب هایش پدید آورد. نقش جدی و تلخی را که در طبقه سوم بیژن میرباقری پذیرفته بود، با جدیت اجرا کرد و با شکستن عاداتی که تماشاگر از بازی های او داشت، به تناسب نقش تقریباً یک لبخند رها هم در طول فیلم نزد. در پوپک و مش ماشا... با فرزند مؤتمن به عنوان کارگردانی سینماشناس کار کرد، هرچند در این فیلم او سینماشناسی چندان کاربردی نداشت. اما تجربه دیگر اخیرش در بازی در کمدی رمانتیک یعنی فیلم دوم رامبد جوان پسر آدم، دختر حوا با وجود ضعف هایی در فیلمنامه و زمان بندی کمی پر طول و دراز فیلم، بدون لودگی های مرسوم شبه کمدی های این دوران، دوست داشتنی و مفرح از کار در آمد. ولی افشار بعد

از آن این فرصت را یافت تا از شیرینی آن فیلم و نقش کلی فاصله بگیرد و کارهای دیگرگونه ای را تجربه کند: در قصه پریای فریدون جیرانی نقش منفی فیلم را در قالب روزنامه نگاری که به دام اعتیاد می افتد، بازی کرد و بعد از رؤیای سعادت آباد که سنش ده سالی از خود افشار بیشتر بود، به هیأت دختری روستایی از منطقه ای بدون اشاره جغرافیایی مشخص در فیلم باگت سامان مقدم درآمد که فقط ۱۸ سال دارد و پدرش همایون ارشادی است. افشار که چند سالی است پدرش را از دست داده، نوع همراهی و بازی ارشادی را با «تأثیر درونی عجیب و شدید» بر خودش توصیف می کند. شخصاً با بلایی که گرمای بازی ارشادی در نقش پدر فیلم بادبادک باز مارک فورستر دو سه سال بعد از درگذشت پدرم بر سرم آورد، حس او را می فهمم! آخرین کار افشار تاکنون که از اواسط بهمن ماه فیلمبرداری اش توسط محمود کلاری به طریقه سیاه و سفید آغاز شد هم نقش یک زن پیانیست درگیر نوسان های زناشویی و عاطفی در برف روی کاج های پیمان معادی است و به نظر می رسد بار دیگر از نقش ها و فیلم های معمولی او دور و جدا باشد.

نقشی که به جایزه افشار منتهی شد، علاوه بر خوب نوشته شدن توسط فیلمنامه نویس دقیق سعادت آباد یعنی امیر عربی، توسط مازیار میری هم به خوبی و با ایده های مؤثری مانند خش دائمی صدا هدایت شده و افشار هم با درک درست نوع نگرانی و اضطراب مداوم زن در تمام طول مهمانی یک شبه داستان، اجرایش کرده است. چون بازی او طوری در لا به لای بقیه نقش ها و بازی های فیلم جریان می یابد که به طور مجزا به چشم نیاید و از بقیه جدا نشود، شاید این خش مداوم صدا و بیان و لحن متفاوت با همیشه، به گوش هر بیننده ای نیامده باشد. از طرف دیگر، تلخی و رنجی که در وضع و حال رؤیا در یک سوم پایانی فیلم می بینیم، در عمق نگاه افشار جلوه اثرگذاری یافته و همین ویژگی یعنی باور و درک درست بازیگر نسبت به درونیات شخصیت، باور مخاطب نسبت به رؤیا را در پی آورده است. در بحبوحه

اظهارنظرهای سرپایی یا مکتوب بعد از جشنواره، برخی نسبت به اهدای دیپلم افتخار به ساره بیات برای نقش راضیه، مستخدمه مؤمن فیلم جدایی نادر از سیمین و اعطای سیمرغ به افشار، ابراز نارضایتی می کردند. به طور مستقل، آن نقش و بازی از دید خود نگارنده هم بس ستودنی است؛ اما معتقدم بیات که با افتخار می گویم چند سال پیش شاگرد دوره بازیگری اساتید همکارم و خودم بوده، همچنان جا و فرصت بسیار برای گسترش و نمایش توانایی هایش دارد. در حالی که در مورد افشار، سینمای معمول داشت مانع شانس های خوب او می شد و این جا دیگر وقتش بود که به کوشش هایش توجه شود. جایی از سعادت آباد که رؤیا در واکنش به همخوانی حامد بهداد و حسین یاری، هم می خندد و هم زیر گریه می زند، افشار به اوج نقش آفرینی های دوران کاری اش تا امروز می رسد. و با قصه هایی که نیمه اول مطلب را به شرح شان اختصاص دادم، هیچ بعید نیست واکنش شخصی خودش به خاطره دریافت سیمرغ هم چیزی شبیه به همان واکنش دوگانه رؤیا باشد: گاهی خنده، گاهی گریه!

پانوش:

*شروع ترجیع بند ترانه ای نوشته ی مسرور نعمت الهی که افشار، لیلا حاتمی و هنگامه قاضیانی در صحنه ای از سعادت آباد می خوانند.